

گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید جنگ تحمیلی رمضان، پاسدار محمدحسین قلعه‌نویی

در دانه خانه‌مان را به عشق دفاع از میهن فدا کردیم



واکنش ایشان به شهادت مقام معظم رهبری چه بود؟

پسرم ولایی بود. پنج روز بعد از شهادت حضرت آقا شهید شد، وقتی که مقام معظم رهبری شهید شدند، گفت: «امان گر به نکن، حضرت آقا سرباز امام زمان (عج) بود و باید شهید می‌شد.» دلاری‌ام داد و نهایتاً گفت: «امان! مرا حلال کن.» انگار می‌دانست خودش هم شهید می‌شود. پسرم خیلی خوب بود، اگر در مراسمی شرکت می‌کرد با عده‌ای که نظر مخالف داشتند، آنقدر قشنگ با این افراد صحبت می‌کرد و توجیه‌شان می‌کرد که همه آنها به سمت نظام برمی‌گشتند. شهادت محمدحسین باعث شد آنها بی که نظر مخالف داشتند، برگردند و انگار یک معجزه شده بود.

همیشه می‌گفت: «من سرباز حضرت آقا هستم.» می‌گفتم: «محمدحسین تو باید در رکاب حضرت آقا و امام زمان (عج) شهید شوی.» می‌گفت: «امان من باید در رکاب امام زمان (عج) و حضرت آقا و در رکاب امام حسین (ع) شهید شوم.» نهایتاً هم در رکاب امام زمان شهید شد. خدا را شکر می‌کنم که پسرم در رختخواب و تصادف از دنیا رفت. یادرافتش نبود و فریب ناهلان و معاندان ایران را نخورد. الحمدلله شیر پاک با او دادم و نان حلال پدرش را خورد.

با دل‌تنگی مادرانه‌تان چه می‌کنید؟

مسلمانا دل‌تنگی مادرانه دارم. در خلوت خودم گریه می‌کنم و یاد خاطرات خویش می‌افتم که محمدحسین خیلی مهربان بود. خیلی باوقار بود، ولی از این نظر خوشحالم که پسر پاک و سالمی بود. صبر را معجزه می‌دانم، چون اگر با مرگ طبیعی از دنیا رفته بود، واقعاً من و خواهرانش از دنیا می‌رفتیم. من حتی طلاق سردر پدرم را نداشتم، حتی طلاق کوچک‌ترین زخم دستش را نداشتم. به خاطر شهادتش می‌بینم معجزه است که زنده هستم، چون یک پسر داشتم، تمام زندگی و امید و آرزوهایم بود. وقتی تصور می‌کنم که با ظهور امام زمان (عج) رجعت می‌کنند، خوشحالم می‌شوم. وقتی می‌بینم در رکاب امام زمان شهید شدند به من آرامش می‌دهد و خوشحالم می‌کند، چون نذر خودم بود که پسر شهید شود و در ۲۴ سالگی با زبان روزه ساعت ۱۱:۳۰ روز ۱۶ رمضان مصادف با ۱۵ اسفندماه در بندرعباس به شهادت رسید.

الگوشان شهید خاصی بود؟

به خلبان شهیدی که دوستش بود و شهید گنماد مدفون در پردیسان قم خیلی علاقه داشتم.

ایشان در دفاع از وطن و ایستادگی در مقابل استعمار چه می‌گفتند؟

همین شعارهایی که خودمان داریم. همیشه پشت رهبر و در راهبیبایی‌ها بودند. گوششان به دهان رهبر بود و می‌گفت «هر چه رهبری بگوید»

سخن پایانی

هیچ جای دنیا ملت‌هایی مثل ملت ایران ندارد. الان می‌دانید حضور مردم در خیابان‌ها همان اثر موشک را دارد. همان طوری که امام خمینی (ره) گفتند امریکا شیطان بزرگ است. باید قوی و محکم پشت رهبر باشیم تا هیچ کس نتواند هیچ غلطی بکند. ما در جنگ هشت ساله دفاع مقدس فقط با صدام نتجیدیم، بلکه با ۲۰ کشور با دست خالی نتجیدیم. آن موقع موشک نداشتم، ولی مقابل دشمنان ایستادیم و یک وجب از خاکمان را به بیگانه ندادیم. الان ما ابرقدرتیم. خدا را شکر همه چیز داریم. مردم خوب، ایمان و سلاح خوب داریم. امیدوارم آنهایی که فریب خوردند به راه راست هدایت شوند. امریکا و اسرائیل هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند و به یاری خدا از زمین محو می‌شوند. شرمناک می‌شود خیر می‌ماند. این قانون الهی است. خون شهدا درخت اسلام را نرودند که است. ما فقط باید گوشمان به رهبر عزیز جوانمان باشد. همیشه پشتیبانش باشیم، همانگونه که پشتیبان امام شهید بودیم. امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند و اسرائیل هیچ عددی نیست. در کل جهان کسی جرئت نداشت یک گلوله به سمت امریکا پرتاب کند، ولی ایران این کار را کرد. آن‌شاهالله امام زمان (عج) بیاید و شهدا رجعت زمین می‌نهند. آن‌سمانی بود و همین‌طور هم رفت و در آغوش امام حسین (ع) قرار گرفت.»



بعد از شهادت پسرم برای یادواره شهیداد دعوت کردند. در مورد محمدحسین صحبت کردم. در مورد کمک محمدحسین به یک خانم سرپرست چند بچه یتیم هم گفتم. آخر جلسه خانمی گریه کنان آمد و گفت من همان خانم هستم که پسر تان به او کمک کرد. در هنگام جلسه نتواستم خودم را جلوی جمع معرفی کنم. در قبال کمک پسر تان خیلی دعا برای عاقبت بخیری اش کردم

بغل می‌گرفت.

امیدوارم بتوانم راهش را ادامه بدهم. افتخار می‌کنم چنین فرزندی داشتم. خدا آمانتی که به من داد به خوبی تربیت کردم و به خودش برگرداندم. می‌دانم جایش خوب است، الان بهترین جایگاه را دارد. می‌دانم شهید همیشه زنده است و شهدا ما را می‌بینند. دستشان بازتر از زمانی است که زنده بودند و افتخار می‌کنم که پسرم فدای مهربم و کشور شد. اگر ۱۰ پسر دیگر داشتیم به راه اسلام می‌فرستادم. محمدحسین دردانه خانمان بود که به عشق دفاع از میهن فدایش کردیم.

شما فرزندان را با عشق و علاقه به اهل بیت (ع) پرورش دادید. در این خصوص محمدحسین چه اعتقاداتی داشت؟

پسرم بسیار شیفته و مرمی‌آقا امیرالمؤمنین (ع) بود و در روز شهادت مولی‌امام علی‌ابیطالب (ع) هم به خاک سپرده شد. اکثر سالارها برعین به زیارت کربلا می‌رفت. از حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرچم دستش می‌گرفت و تا حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام پیاده می‌رفت. لباس عربی می‌پوشید و به زبان عربی نوحه می‌خواند. محمدحسین به حق‌التاس خلیلی پایبند بود که خدای ناکرده کوچک‌ترین ذره حق‌التاسی طرفش نیاید. اینکه شهید سلیمانی گفتند «شهید زندگی کنی تا شهید شوی»، محمدحسین شهیدانه زندگی کرد و شهید شد. همگلاسی‌های دانشگاهش بعد از شهادتش آمدند و گفتند: «نقدر این پسر محبوب بود که وقتی با خانم‌ها صحبت می‌کرد سرش پایین بود. نوری در صورتش بود. محمدحسین زمینی نبود. آسمانی بود و همین‌طور هم رفت و در آغوش امام حسین (ع) قرار گرفت.»

از نظر تحصیلی چه مسیری را طی کردند؟

از مقطع ابتدایی او را به کلاس زبان فرستادم. کلاس هفتم بود که دیپلم زبان انگلیسی گرفت و تمام نمراتش بیست بود. هیچ وقت یاد نمی‌آید به او گفته باشم درس بخوان یا مشق بنویس. از همان اول خودخوان بود. شروع به نوشتن مشق‌ها می‌کرد و سرسری به کلاس زبان می‌رفت. به زبان عربی و انگلیسی مسلط بود و زبان روسی را در حال فراگیری بود. در ورزش کوهنوردی و دوچرخه‌سواری هم فعال بود و ورزش‌های کراس‌فیت را در باشگاه انجام می‌داد.

در سن جوانی برای خلبانی ثبت‌نام کرد. دندان‌ها، استخوان‌بندی و هیگلتش سالم بود، حتی گزینش شد، یعنی خیلی سخت‌گیرانه او را قبول کردند. همه از موه‌های خلبانی را قبول شد و نرفت. چند نفر از دوستانش که خلبان بودند شهید شدند و پسرم خیلی ناراحت شد.

تا اینکه حدود پنج سال قبل از مرودشت به قم مهاجرت کردیم. پسرم داشت برای کنکور آماده می‌شد، اما خیلی زود گفت نمی‌خواهد درس بخواند، چون برای پزشکی می‌خواند، گفتم: «پسرم دوست دارم دانشگاه بروی.» روزی که کنکور داشت بدون اینکه چیزی بخواند، گفت: «امان به خاطر شام کنکور می‌دهم.» رفت و رشته سلولی مولکولی زیرشاخه ژنتیک را در دانشگاه آزاد شروع به تحصیل کرد.

در شروع تحصیلاتش خیلی درس‌هایش عالی بود. در حدی که استادیار شد و در بین تحصیلاتش بود که گفتم: «می‌خواهی از دواج کنی؟» گفت: «آره.» و بساط از دواجش مهیا شد. در سن ۲۱ سالگی در عیدغدیر سال ۱۴۰۲ از دواج کرد. اسامی فارغ‌التحصیل شده بود و قرار بود در دبیرستان‌ها ارشد شرکت کند.

وقتی سپاه نیروهای نخبه را جمع می‌کرد، محمدحسین اسم نوشت. در مجموعه‌ای از سپاه جذب شد و تقریباً دو ماهی بود که شروع به کار کرد.

خاطراتی از پسر تان دارید برای خوانندگان روزنامه جوان بیان کنید؟

وقتی محمدحسین از دواج کرد، گفتم: «امان چون دانشجویی و حقوقی نداری، کاری یاد بگیر تا در کنار دانشگاه بتوانی امورات زندگی‌ات را بچرخانی و در مخارج کم‌ناوری.» نصب کپچ و گولر بازی یاد گرفت و شروع به کار کرد. گفت: «برای سیدها و طلبه‌ها ۳۰ درصد تخفیف می‌گذارم.» ارادت خاصی به سیدها داشت و شروع به کار کرد.

یکی از خاطراتش این است ساعت ۱۲ شب، خانمی که سرپرست چندبچه یتیم بود زنگ زد و گفت: «بچگی‌ها ما خراب شده و بچه‌های من سردشان است. از سرما یخ زدند.» التماس کرد کپچ ما را درست کنی. پسرم رفت و کپچ را درست کرد. یک قطعه کپچ که هز بنه‌بر بود، این قطعه را در وسایلش داشت. کپچ را درست کرد و چون دید آن خانم وضع مالی خوبی ندارد، پولی برای تعمیر گرفت. خانم هم دعا کرد: «الهی عاقبت بخیر شوی و هر چه از خدا می‌خواهی به تو بدهد.»

بعد از شهادت پسرم یک روز مرا برای یادواره شهیداد دعوت کردند. در مورد محمدحسین صحبت کردم. در مورد کمک محمدحسین هم گفتم که این پسر مهربان و دل‌رحم بود. آخر جلسه خانمی آمد که گریه می‌کرد. ایشان گفت: «من همان خانم هستم که پسر تان به او کمک کرد. در هنگام جلسه نتواستم خودم را جلوی جمع معرفی کنم. در قبال کمک پسر تان خیلی دعا برای عاقبت بخیری اش کردم.»

رفتارشان با خانواده و دیگران چگونه بود؟

محمدحسین خیلی مهربان و محبوب بود و منیت‌نا داشت. هر کس کمک می‌خواست بدون هیچ چشم‌داشتی کمک می‌کرد و وظیفه‌اش می‌دانست. حتی به حیوانات توجه داشت. احترام خانواده را داشت. همیشه با «عزیزم و «دورت بگردم» و «قرابت بروم.» ما را خطاب می‌کرد. به اندازه ۱۰ فرزند به من و پدرش محبت داشت. وقتی به خانه‌ما می‌آمد، از زنگ درش مشخص بود که پسر است. در که می‌زد، پرواز می‌کرد. در راباز می‌کردم، بغلش را باز می‌کرد، قدم نمی‌رسید که برویم، گلوش را می‌بوسیدم و پسرم خم می‌شد من و پدرش را در

ختم کردم، حتی در گهوار ماش بالشت قرآنی می‌گذاشتم تا گوشش با صدای روحبخش قرآن آرام شود. از همان کودکی نو به خصوصی در صورتش بود، البته شیطنت کودگانه‌اش را داشت.

کودکی‌ها و نوجوانی‌های شهید چطور گذشت؟

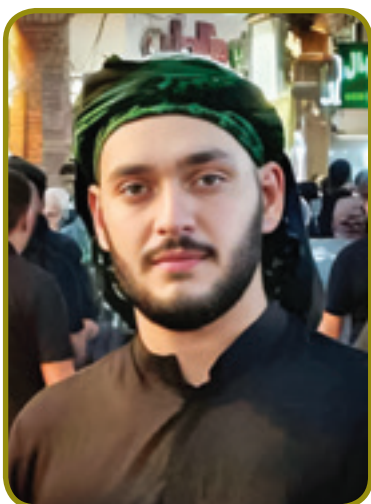
شهید در سن ۱۵ سالگی در جشنواره نوجوان سالم، در استان مقام اول را کسب کرد و در کشور هم مقام آورد. آقا محمدحسین هنوز به سن تکلیف نرسیده بود که در مسجد محله‌مان نماز صبحش را می‌خواند و از آن طرف پیاده‌روی می‌رفت. هفت صبح که آفتاب می‌زد به خانه برمی‌گشت. از کودکی او را به هیئت می‌بردیم، خصوصاً به هیئت انصارالمهدی (عج) که در شهرمان بود می‌رفت. در هیئت کم کم بزرگ شد و به نوجوانی رسید. در نوجوانی که قدش بلند شده بود، دهه محرم از مدرسه که می‌آمد از همان طرف به هیئت می‌رفت و برای استیج‌بندی و خیمه برای ایام ماه محرم کمک می‌کرد.

در روز عاشورا تنها جایی که در شهر مقتل خوانی بود، خانه ما بود. مداحانی برای هیئت انصارالمهدی از تهران و قم دعوت می‌شدند. بعد از اینکه زیارت عاشورا را می‌خواندند، خانه‌ما می‌آمدند و مداحی و سینه‌زنی می‌کردند تا اذان مغرب. بعد از اذان مغرب به نماز جماعت خوانده می‌شد، همه برای شام غربیان به هیئت می‌رفتند. خانه ما شامشان را می‌خورند و چند ساعت برای امام حسین (ع) سینه‌زنی می‌کردند. محمدحسین در این مقتل خوانی سینه می‌زد. تیشتری داشت که رویش نوشته شده بود: «نا مجنون الحسین» و محمدحسین آنقدر سینه می‌زد که سینه‌هایش سرخ می‌شد. می‌آمد ذوق می‌کرد و می‌گفت: «امان! ببین سینه‌هایم به خاطر سینه‌زنی سرخ شده.» من او را می‌بوسیدم و می‌گفتم: «برای امام حسین (ع) سینه زدی.»

زینب محمودی عالمی

پاسدار شهید محمدحسین قلعه‌نویی، جوان نخبه دهه هشتادی بود که ۱۵ اسفندماه ۱۴۰۴ در حمله دشمن صهیونیستی به همراه هفت تن از هم‌زمانش

به شهادت رسید. محمدحسین در یک خانواده متدین و دلسوخته اهل بیت متولد شد و مادرش او را نذر آل‌الله کرد. پسری که خدا او را بعد از سه خانوادهاش بود. مادرش می‌گوید: «اگر پسرم جز با شهادت از این دنیا می‌رفت، تاب ماندن بعد از او را نداشتم، اما می‌دانم پسرم با شهادتش عمر جاودانه دارد. اگر چه به ظاهر جسدش پیش ما نیست، اما طبق فرموده قرآن شهیدان زنده‌اند و نزد خدا زوی می‌خورند.» گفت‌وگوی «جوان» با ملک‌سیما غلامی، خواهر شهید دفاع مقدس حجت‌الله غلامی و مادر پاسدار نخبه «محمدحسین قلعه‌نویی» شهید جنگ تحمیلی رمضان را ببینید و یاد کنید.



شما علاوه بر مادر شهید بودن، خواهر شهید هم هستید. برادر تان چه سالی به شهادت رسید؟

من خواهر شهید حجت‌الله غلامی هستم. برادرم سال ۱۳۶۵ در جزیره‌مجنون به شهادت رسید. فرنگ‌چهار و شهادت در خانواده ما وجود داشت و در چنین فضایی پسرم محمدحسین سال ۱۳۸۰ متولد شد.

سه دختر داشتم و نذر کردم خدا یک پسر به من بدهد که هیگل ابوالفضل، سیمای صورتش از حضرت یوسف گرفته شود و شجاعت امیرالمؤمنین (ع) را داشته باشد و در رکاب امام زمان (عج) شهید شود. خداوند این لطف را به من داشت و چنین فرزندی به من عطا کرد. ۹ ماه در زمان بارداری خانه کسی غذا نخوردم که شبهه‌دار باشد. با وضو به پسرم شیر دادم. چند بار در زمان بارداری قرآن

جدول

۴			۲	۳	
۷		۹	۶		
۵		۳	۲		
			۹	۲	۱
			۵		
			۸		
		۲	۲	۹	
			۴		
			۷		
			۶		۸

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۶۲۱

۷	۱	۳	۶	۸	۵	۸
۸	۶	۵	۱	۵	۷	۸
۸	۵	۸	۳	۷	۶	۸
۵	۷	۵	۸	۱	۶	۳
۳	۸	۸	۷	۱	۵	۱
۱	۸	۶	۳	۵	۸	۷
۸	۳	۱	۷	۵	۶	۵
۵	۵	۷	۳	۶	۱	۸
۵	۶	۱	۳	۸	۱	۳
۶	۸	۱	۳	۵	۷	۵

طراحی: علیرضا سجادی فر | شماره ۷۶۲۲

از راست به چپ

- ۱- تیم فوتبالی در لیگ برتر جزیره ۲- صنعت گوتنبرگ - قند شیر - ذخایر عالم بقا ۳- ضمیر اشاره - از شدت خنده می‌روند - بزرگ‌ترین تفریح - اهلی و دست‌آموز ۴- پولی که به واسطه نشان دادن هنری بگیرند - میزبان المپیک سال ۲۰۰۰ - سایه ۵- نشانه قرآنی - آقای گل جام جهانی ۱۹۸۲ اسپانیا - ضمیر اشاره ۶- متضاد پاس - غلام زرخرد - نمازش شکسته است ۷- صدای نازک - شایسته و سزاوار - از شهرهای خوش آب و هوای آذربایجان شرقی ۸- پهلوان - نهنگ - مقیم و بی‌صدا - حرف انتخاب ۹- پاک کردن و زدودن - کود پر مصرف کشاورزی - درس کشیدنی ۱۰ - از توابع ناپین - ظرف مرکب - کم‌شدن و نقصان ۱۱ - بوی ماندگی - دلتنگی - پسوند آلودگی ۱۲ - سس قرمز - شهر قالی - از چین خوردگی‌های زمین ۱۳ - لقب اشرافی در انگلیس - حرکتی در فوتبال برای تصاحب توپ - کار و حرفه - وارونه با ۱۴ - حمله - وسیله نمایش فیلم - پایتخت سوییس ۱۵ - باشگاهی قدرتمند در فوتبال اسپانیا به مربیگری دیه‌گو سیمونه

از بالا به پایین

- ۱- نوعی زورآزمایی - مجرای آب ۲- اثر امیل زولا - شهر تیم اینتر - ساختمان مرتفع ۳- از جناح‌های سیاسی - زیارت‌کننده - درخت بلوط - پرچم ۴- برومند - نام رئیس جمهور سابق امریکا - شیرو انگور ۵- گوساله ماده - سبزی خوراکی خودرو - اسب تبریزی ۶- درست و صحیح - اندام ماهی - چراغ ۷- خوردنی نامآکول - آنزیم مبدل شیر به پنیر - ورزشگاه تیم بوونتوس ایتالیا ۸- پوستین وارونه - تجارت - دریاچه زیبای الموت قرزون - صدمه ۹- کسی که تازه به نان و نوابی رسیده است - پرستش - کشور اینکاها ۱۰ - راهبانی - برگه ثبت مشخصات افراد - غلاف شمشیر ۱۱- رود فرانسوی - امپراتور زنبوران عمل - صحاحنه نخورده ۱۲- آتش روستایی - قلب قرآن - از فرماندهان شهید سال‌های حماسه ۱۳- سوره انسان - خالص - ثابت و بی‌حرکت - خشکی ۱۴- درج‌های در رشته‌های رمزی - جانور شکار شده به وسیله جانور دیگر - کمک ۱۵- شهری در خوزستان - هر یک از هفت رشته آیین زرتشت